

الگویی برای مبنائگرایی

حسن عبدی *

اشاره

در این مقاله کوشش شده تا بر اساس مبانی فلسفه اسلامی، الگویی برای ارجاع گزاره‌های غیر بدیهی به گزاره‌های بدیهی ارائه شود. نویسنده نخست به دیدگاه مبنائگرایی در باب توجیه معرفت اشاره می‌کند سپس با اشاره به تردیدهایی که درباره امکان دستیابی به معرفت صادق مطرح شده در ضمن ده مرحله، الگویی از ارجاع گزاره‌های غیر بدیهی به گزاره‌های بدیهی ارائه می‌کند که از گزند تردیدهای مذکور در امان باشد.

کلید واژه‌ها: توجیه، مبنائگرایی، گزاره‌های پایه، الگوی مبنائگرایی، بدیهی.

* * *

یکی از دیدگاه‌های مهم در باب توجیه معرفت، دیدگاه مبنائگرایی است. براساس این دیدگاه همه گزاره‌های صادق موجه سرانجام به گزاره‌هایی بازمی‌گردند که خود بدیهی و بی‌نیاز از توجیه بوده از این رو، مبنای توجیه سایر گزاره‌ها محسوب می‌شود. بسیاری از کتاب‌های معرفت‌شناسی در تبیین دیدگاه مبنائگرایی به همین مقدار اکتفا کرده‌اند و کمتر به ارائه الگویی از نحوه بازگشت گزاره‌های غیرمبنایی به گزاره‌های مبنایی پرداخته‌اند. در این نوشتار سعی شده تا براساس مبانی فلسفه اسلامی، الگویی از نحوه ارجاع گزاره‌های غیر مبنایی به گزاره‌های مبنایی ارائه شود. برای دستیابی به الگوی مطلوب این مراحل را طی می‌کنیم:

* . کارشناسی ارشد از مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی (ره)

اول - از میان اقسام مختلف معرفت مانند معرفت تصویری، معرفت قضیه‌ای و ... معرفت قضیه‌ای [گزاره‌ای] شان حکایت از خارج را دارد. مانند قضیه «خدا هست». در این مرحله هیچ‌گونه پیش‌داوری یا باوری نسبت به قضیه مذکور نداریم، از این رو، در پی آگاهی یافتن از صدق یا کذب آن برمی‌آییم.

دوم - در مرحله پی بردن به صدق یا کذب قضیه اساسی‌ترین تردیدهایی که مطرح شده است عبارت است از اینکه معرفت قضیه‌ای را یا

(a) ساخته ذهن می‌داند. (George Berkeley: 1982, p. 24) یا

(b) حاصل تفاعل ذهن و عین می‌داند (Immanuel Kant, 1990, P. 1) یا

(c) ساخته نیروی فراذهنی می‌داند (Descartes, 1968, P. 114) یا

(d) حاصل از تفاعل ذهن و نیروی فراذهنی می‌داند.

نه آنکه آن را (e) حاصل از خارج بدانند [دیدگاه مورد نظر].

برای رستن از دام این تردیدها به سراغ معرفتی می‌رویم که در آن تمایز ذهن و عین مطرح نیست و آن معرفت حضوری است. علم حضوری به وجود «من» داریم و هر گاه این علم را در قالب قضیه «من هستم» بیان کنیم هیچ یک از تردیدهای چهارگانه مذکور وارد نخواهد بود. پس در مرحله (۲) دست کم به یک قضیه صادق دست یافتیم.

سوم - در مرحله بعد در پی یافتن توجیهی برای قضیه صادق مذکور برمی‌آییم. اما در مورد قضیه صادق مذکور، جستجو برای یافتن توجیه نیز فرع بر پذیرش قضیه صادق مذکور است، زیرا در واقع به دنبال یافتن دلیلی هستیم که «من» را نسبت به پذیرش قضیه «من هستم» قانع کنیم. پس در مرحله سوم به قضیه صادقی دست یافتیم که محال است برای آن توجیه آورد.

چهارم - در مرحله بعد نسبت به قضیه صادق مذکور باور می‌آوریم؛ یعنی هم نسبت به آن اذعان قلبی و روانی داریم و هم هر کجا اقتضا کرد بر طبق آن عمل خواهیم کرد.

پنجم - در مرحله بعد معرفت تصویری «نیستی» را در ذهن خود می‌سازیم و چون این مفهوم معرفت قضیه‌ای نیست ساخته ذهن بودن آن هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند. سپس قضیه‌ای درست می‌کنیم به این صورت «من نیستم»، حال مراحل قبلی را در مورد این قضیه اجرا می‌کنیم و در پی آگاهی از صدق یا کذب آن برمی‌آییم.

- ششم - در این مرحله پی می‌بریم که قضیه «من نیستم» کاذب است، زیرا خارج آن را که همان «من هستم» است، پیش‌تر یافته‌ایم، پس به قضیه دیگری دست یافتیم که از کذب آن آگاهیم.
- هفتم - پی بردن به کذب قضیه «من نیستم» متوقف بر صادق دانستن بلکه باور داشتن به قضیه دیگری بوده است و آن نیست جز قضیه «نبودن من با بودن من جمع نمی‌شود» و از طرفی ارائه هر گونه توجیهی برای این قضیه سوم، منوط به پذیرش پیشاپیش آن است.
- حاصل آنکه معرفت عبارت است از: «گزاره صادق (موجهی) که به آن باور شده باشد». واژه موجه از آن رو درون دو کمان نهاده شده که در مواردی اصولاً یافتن توجیه، فرع بر پذیرش و موجه دانستن قضیه است و چون توجیه‌یابی برای آن محال است پس بی‌نیاز از توجیه است و هر گاه به توجیه نیاز باشد بی‌گمان «توجیه» عنصری از عناصر معرفت خواهد بود.
- هشتم - در ادامه با مقایسه حالات مختلف «من» می‌توانیم به معرفت‌های تصویری مانند علیت، نیازمندی و غیره دست یابیم که چون معرفت قضیه‌ای نیستند ساخته ذهن بودن آنها مشکلی ایجاد نمی‌کند.
- نهم - در باب توجیه نیز تا زمانی که بر اساس همین سه قضیه به دست آمده توجیه داشته باشیم هیچ یک از اشکالات مربوط به عنصر توجیه وارد نخواهد بود.
- دهم - حال نوبت به مرحله اثبات قضیه «خدا هست» می‌رسد. برای اثبات این قضیه می‌گوییم:
- (۱) شی‌ای در خارج وجود دارد. (بدیهی)
- (۲) هر موجودی یا واجب بالذات است یا ممکن بالذات (بر اساس تعریف «واجب بالذات» و «ممکن بالذات» و دوران عقلی دائر میان نفی و اثبات)
- (۳) این شیء موجود یا
- (۳/a) واجب بالذات است یا
- (۳/b) ممکن بالذات است. (استنتاج از (۱) و (۲))
- (۴) برای هر ممکن بالذاتی در وجود داشتن، علتی وجود دارد. (اصل علیت)
- (۵) برای این شیء ممکن بالذات در وجود داشتن علتی وجود دارد. (استنتاج از (۳/b) و (۴))
- (۶) علت این شیء ممکن بالذات یا
- (۶/a) واجب بالذات است یا
- (۶/b) ممکن بالذات است. (استنتاج از (۲) و (۵))

(۷) برای این علت - که خودش ممکن بالذات است - در وجود داشتن علتی وجود دارد.

استنتاج از (۴) و (۶/b)

(۸) این علت خود یا

(۸/a) واجب بالذات است یا

(۸/b) در مجموعه‌ای از ممکنات بالذات است. (استنتاج از (۲) و (۷) و تقسیم عقلی)

(۹) مجموعه ممکنات بالذات یا

(۹/a) علت دارد یا

(۹/b) علت ندارد. (استنتاج از (۸/b) و تقسیم عقلی)

(۱۰) هر مجموعه‌ای در وجود یافتن محتاج به همه اجزایش است. (بر اساس تحلیل عقلی

رابطه جزء و کل و با توجه به تعریف «مجموعه»)

(۱۱) این مجموعه ممکنات بالذات محتاج به همه اجزایش است. (استنتاج از (۹) و (۱۰))

(۱۲) هر موجودی که در وجود یافتن محتاج باشد واجب بالذات نیست. (بر اساس تعریف

«واجب بالذات»)

(۱۳) این مجموعه ممکنات بالذات واجب بالذات نیست. (استنتاج از (۱۱) و (۱۲))

(۱۴) هر موجودی که واجب بالذات نباشد ممکن بالذات است. (استنتاج از (۲) و (۱۳))

(۱۵) این مجموعه ممکنات بالذات خود ممکن بالذات است. (استنتاج از (۱۳) و (۱۴))

(۱۶) برای این مجموعه ممکنات بالذات علتی وجود دارد. (استنتاج از (۴) و (۱۵))

(۱۷) علت این مجموعه ممکنات بالذات یا

(۱۷/a) همه اجزای آن است یا

(۱۷/b) یک یک اجزای آن است یا

(۱۷/c) بعضی از اجزای آن است یا

(۱۷/d) خارج از مجموعه است. (استنتاج از (۱۶) و براساس دوران عقلی)

(۱۸) مجموعه ممکنات بالذات همان اجزای آن است. (بر اساس تحلیل عقلی و با توجه به

تعریف «مجموعه»)

(۱۹) هیچ موجودی علت خودش نیست. (بر اساس اصل امتناع تناقض)

(۲۰) همه اجزای مجموعه، علت مجموعه ممکنات بالذات نیست. (استنتاج از (۱۸) و (۱۹))

(۲۱) یک یک اجزای مجموعه، علتِ مجموعهٔ ممکنات بالذات نیست. (استنتاج از (۱۰) و ((۱۱))

(۲۲) ترجیح بدون مرجح محال است. (براساس اصل امتناع تناقض و با توجه به تعریف «ترجیح»)

(۲۳) علت بودن بعضی از اجزا برای مجموعهٔ ممکنات بالذات ترجیح بدون مرجح است. (بر اساس تحلیل عقلی و با توجه به تعریف «ترجیح»)

(۲۴) علت بودن بعضی از اجزا برای مجموعهٔ ممکنات بالذات محال است. (استنتاج از (۲۲) و ((۲۴))

(۲۵) هر موجودی که داخل در مجموعهٔ ممکنات بالذات نباشد، واجب بالذات است. (براساس اصل امتناع تناقض و (۸))

(۲۶) علت این مجموعهٔ ممکنات بالذات خارج از مجموعه است. (استنتاج از (۱۷)، (۲۰)، (۲۱) و ((۲۴))

(۲۷) علت این مجموعهٔ ممکنات بالذات، واجب بالذات است. (استنتاج از (۲۵) و ((۲۶))

(۲۸) این شیء موجود یا

(۲۸/a) واجب بالذات است [صورت ۳/a] یا

(۲۸/b) علتش واجب بالذات است [صورت ۶/a] یا

(۲۸/c) علت آن واجب بالذات است [صورت ۸/a] یا

(۲۸/d) در ضمن مجموعه‌ای از ممکنات بالذات است که علت مجموعه، واجب بالذات است [صورت ۸/b]. (استنتاج از (۳)، (۶)، (۸) و ((۲۷)).

(۲۹) در هر صورت واجب بالذات وجود دارد. (استنتاج از (۱) و ((۲۸))

(۳۰) خدا یعنی موجود واجب بالذات (بر اساس تعریف «خدا»)

(۳۱) در هر صورت خدا وجود دارد. (استنتاج از (۲۹) و ((۳۰))

پس از اثبات قضیه «خدا هست» می‌توان با کمک همین شیوه قضایای دیگری را نیز اثبات کرد

و به مجموعه‌ای از قضایای صادق (موجه) باور شده دست یافت.

منابع

- Berkeley George. 1982. *A Treatise Concerning the Principle of Human Knowledge*, Edited By Kenneth Winkler. Hackett Publishing Company.
- Descartes, Rene. 1968. *Discourse on Method and the Meditations*. Penguin Classics.
- Kant, Immanuel. 1990. *Critique of Pure Reason*, Translated By J. M. D. Meiklejohn. Prometheus Books.

۱۰۲
دین

زمستان ۱۳۸۴ / شماره ۲۴